Justice Administration of Tehran Province

Judgment

https://www.Ghazavat.org

Online ISSN: 3060-7809
Print ISSN: 1735-1227
Volum:26 – Issue:127
Autumn 2026

The Evidentiary Authority of Expert Opinions in Subsequent Cases

Ahad Jafarian[1] | Abbas karimi[2] | Jalil ghanavati[3]

1. Ph.D.Student in Private Law, Aras International Campus, University of Tehran, Tehran, Iran. ahad.jafarian@ut.ac.ir
2. Prof. of Faculty of Law and Political Science, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author). abkarimi@ut.ac.ir
3. Associate of Prof. of Faculty of Law, College of Farabi, University of Tehran, Qom, Iran. ghanavaty@ut.ac.ir

Article Info

Article type:
Scientific Article

Received:
2026/02/07
Received in revised form:
2026/07/12
Accepted:
2026/09/03

Keywords:
Evaluation of Evidence; Res Judicata; Incidental Evidence; Secondary Evidence; Evidence Relating to the Subject Matter.

Abstract

Under the current legal framework, there is no express provision addressing the permissibility of relying on an expert opinion submitted in one case in other cases. Articles 214 and 215 of the Civil Procedure Code permit reliance on civil or criminal case files. This study, adopting a descriptive-analytical methodology based on library research and the analysis of judicial decisions, concludes that, given the nature of expert opinions as judicial presumptions and means of proof, reliance on an expert opinion rendered in another proceeding should, in principle, be permissible, irrespective of its scope and limitations, provided that the parties are afforded an opportunity to challenge it and present their defense. Nevertheless, a judge cannot invariably be considered bound by an expert opinion issued in another proceeding, unless that opinion has also been incorporated into the reasoning and grounds of the earlier judgment. If the expert opinion is not part of the judgment's reasoning, the issue of extending the res judicata effect to the expert opinion arises. The unity or multiplicity of the subject matter of the expert opinion and the parties of the two cases also influence the determination. Where the parties to both proceedings are identical, reliance on the expert opinion in the subsequent proceedings should, in principle, be permissible and, subject to certain conditions, where the matter falls within the scope of res judicata, binding on the court in the subsequent proceedings. Where the parties are not identical, however, the expert opinion should be regarded as a judicial presumption capable of contributing to the ascertainment of the truth.

How To Cite

Jafarian, Ahad, karimi, Abbas, ghanavati, Jalil. (2026). The Evidentiary Authority of Expert Opinions in Subsequent Cases. Journal of Judgment, 127(3), 85-107. http//doi.org/ 10.22034/judg.2026.2075136.1618

DOI

10.22034/judg.2026.2075136.1618

©2025 The Author(s): This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, As long as the original authors and sources are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

Publisher

Publications of the Judiciary of Tehran Province

آموزش دادگستری
استان تهران

فصلنامه قضاوت

https://www.Ghazavat.org

شاپای الکترونیکی: ۷۸۰۹-۳۰۶۰
شاپا چاپی: ۱۲۲۷-۱۷۳۵
دوره: ۲۶ ـ شماره: ۱۲۷
پاییز ۱۴۰۵

حجیت کارشناسی در پرونده‌های آتی

احد جعفریان[۱] | عباس کریمی[۲] | جلیل قنواتی قارلقی[۳]

۱. دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، پردیس بین المللی ارس، دانشگاه تهران، تهران، ایران. رایانامه: ahad.jafarian@ut.ac.ir
۲. استاد دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دنشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول). رایانامه: abkarimi@ut.ac.ir
۳. دانشیار دانشکده حقوق، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، قم، ایران. رایانامه: ghanavaty@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی

تاریخ دریافت:
۱۴۰۴/۰۷/۲۸
تاریخ بازنگری:
۱۴۰۵/۰۴/۱۲
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۵/۰۶/۱۱

کلیدواژه:
ارزیابی دلیل، امر مختوم، دلیل اتفاقی، دلیل فرعی، دلیل موضوعی.

چکیده

در مقررات فعلی نصی در خصوص جواز استناد به نظریهٔ کارشناسی ارائه‌شده در یک پرونده در پرونده‌های دیگر وجود ندارد. مواد ۲۱۴ و ۲۱۵ قانون آیین دادرسی مدنی استناد به پروندهٔ حقوقی یا کیفری را تجویز کرده است. در پژوهش حاضر با روش تحلیلی ـ توصیفی و مبتنی بر منابع کتابخانه‌ای و تحلیل آرای قضایی این نتیجه به دست آمده است که با عنایت به ماهیت کارشناسی به‌منزلهٔ امارهٔ قضایی و وسایل اثبات دعوا، به نظر می‌رسد استناد به کارشناسیِ پروندهٔ دیگر به‌مثابهٔ یک اصل، فارغ از حدود و ثغور آن، بلامانع باشد، اما باید به طرفین فرصت اعتراض و دفاع داده شود. همچنین نمی‌توان قاضی را در هر حال مکلف به تبعیت از نظر کارشناسی پروندهٔ دیگر دانست؛ مگر اینکه کارشناسی در رأی صادره (رأی مقدم) نیز به‌عنوان اساس و اسباب موجههٔ رأی آمده باشد که در این صورت نیز بحث تبعیت از رأی سابق و اعتبار امر مختومه مطرح می‌شود. با این حال، اگر کارشناسی جزو اسباب موجههٔ رأی نباشد، بحث تسری اعتبار امر مختوم به نظریهٔ کارشناسی مطرح می‌شود. وحدت و تعدد موضوع کارشناسی و اصحاب دعوا نیز در تعیین تکلیف موضوع مؤثر است. اگر اصحاب دو دعوا یکسان باشند، به نظر می‌رسد استناد به آن در پروندهٔ دوم بلامانع و با شرایطی اگر مشمول اعتبار امر قضاوت‌شده باشد، برای قضات پروندهٔ مؤخر لازم‌الاتباع است. اما اگر اصحاب دو دعوا یکسان نباشند، به نظر می‌رسد کارشناسی جزو امارات قضایی است که می‌تواند در کشف حقیقت مؤثر باشد.

استناد
جعفریان، احد، کریمی، عباس، قنواتی قارلقی، جلیل. (۱۴۰۵). حجیت کارشناسی در پرونده‌های آتی، فصلنامه قضاوت، ۱۲۷(۳)،۸۵-۱۰۷.
http//doi.org/ 10.22034/judg.2026.2075136.1618

DOI 10.22034/judg.2026.2075136.1618

ناشر انتشارات دادگستری کل استان تهران

CC BY

مقدمه

گاهی نظریهٔ کارشناسی موجود در یک پرونده، در دعاوی بعدی نیز مورد استناد قرار می‌گیرد. در این صورت بحث حجیت نظریهٔ کارشناسی مطرح می‌شود که بررسی اصل، استثنائات و حدود و ثغور آن، موضوع پژوهش حاضر است.

اگر کارشناسی مبنا و سبب موجههٔ رأی مقدم باشد، به سبب جریان اعتبار امر قضاوت‌شده تبعیت از آن در واقع به‌منزلهٔ پیروی از رأی صادره است. این برداشت فارغ از انطباق یا عدم انطباق نظریه با اوضاع‌واحوال محقق قضیه است. اما اگر کارشناسی سبب موجههٔ رأی مقدم نباشد، بحث تسری قاعدهٔ اعتبار امر مختوم به نظریهٔ کارشناسی مطرح می‌شود. به نظر در این حالت پیروی از نظریهٔ کارشناسی برای قاضی پروندهٔ بعدی الزامی نباشد و نظریهٔ مزبور جزو امارات قضایی محسوب می‌شود که می‌تواند در اثبات دعوا و کشف حقیقت مؤثر باشد.

موضوع از جنبهٔ دیگری نیز تفکیک‌پذیر است؛ وحدت (و عدم وحدت) اصحاب دو پروندهٔ مقدم و مؤخر و نیز وحدت (و تفاوت) موضوع دعوا و کارشناسی. در خصوص وحدت موضوع دعوا (و به تبع آن موضوع کارشناسی) تردید قابل اعتنایی وجود ندارد و می‌توان در پروندهٔ مؤخر به کارشناسی پروندهٔ مقدم استناد کرد. به عبارتی باید نخست ارزش اثباتی نظریهٔ کارشناسی را بررسی کرد و در صورتی که نظریهٔ یادشده متضمن اثبات موضوع باشد، آن‌گاه قابلیت استناد به آن در پرونده‌های دیگر طرح‌شدنی است؛ زیرا نظریهٔ کارشناسی همواره متضمن اثباتِ موضوع دعوا نیست (مانند موردی که صرفاً متضمن ارزیابی موضوع دعوا است و نه اثبات حقانیت مدعی).

در خصوص تفاوت موضوع دعوا (خواسته) نیز، هرگاه موضوع کارشناسی در دو پرونده واحد باشد و تفاوت خواسته تأثیری در ماهیت و مفاد نظریهٔ کارشناسی نداشته باشد، اختلاف در خواستهٔ دو دعوا مانعی برای استناد به نظریهٔ کارشناسی ارائه‌شده در پروندهٔ قبلی نخواهد بود. اما چنانچه موضوع کارشناسی به‌گونه‌ای باشد که تفاوت خواسته در ماهیت یا نتیجهٔ نظریه مؤثر باشد، در این صورت تفاوت موضوع دعوا مانع از استناد به نظریهٔ کارشناسیِ پروندهٔ مقدم خواهد بود. برای مثال، در دعوای مقدم تصرف عدوانی ممکن است تعیین متصرف و زمان تصرف به کارشناسی ارجاع شود. بنابراین اگر در دعوای مؤخر با موضوع خلع ید نیز تعیین متصرف ملک در دعوا مؤثر باشد، به نظر می‌رسد بتوان به نظریهٔ کارشناسیِ پروندهٔ مقدم استناد کرد (با لحاظ تأثیر زمان تصرف در دعوا).

با این حال، در مورد نخست چنانچه اصحاب دو دعوا واحد باشند (و موضوع کارشناسی هم یکسان باشد)، با توجه به منطق دادرسی و لزوم تفسیر مقررات در راستای کاهش مدت زمان رسیدگی و منع اطالهٔ دادرسی به نظر می‌رسد بتوان در رأی صادره به نظریهٔ کارشناسی پیشین با اوصاف یادشده استناد کرد. در مادهٔ ۲۶۰ قانون آیین دادرسی مدنی حق اعتراض به نظریهٔ

کارشناسی پیش‌بینی شده، هرچند از عنوان اعتراض استفاده نشده است. این ماده در راستای حفظ حقوق دفاعی طرفین اســت و حتی می‌توان گفت برابر ظاهر قانون، قاضی مکلف است طبق نظریهٔ کارشناسی اظهارنظر کند؛ مگر اینکه نظریه را منطبق با واقع نداند که بر این اساس می‌تواند موضوع را به هیئت کارشناسی یا کارشناس دیگر ارجاع دهد.[۱]

در عمل این‌گونه نیســت و در بیشــتر موارد به صرف اعتراض به نظریهٔ کارشناســی، حتی اگر بدون ذکر جهات موضوعی یا قانونی باشــد، دادگاه موضوع را به هیئت کارشناســی ارجاع می‌دهد که خود از عوامل عمدهٔ اطالهٔ دادرسی است (حیدری و رزمجو، ۱۳۹۳: ۱۷۲). البته مقررات کنونی صراحتی در این خصوص ندارند و پیشنهاد می‌شود در قانون‌گذاری‌های بعدی در این زمینه تعیین تکلیف شــودد. با این حال، اگر اصحاب دو دعوا واحد نباشند، به نظر می‌رسد نظریهٔ مقدم حداکثر جزو امارات قضایی محســوب می‌شــود که در کشف واقع مؤثر اســت؛ زیرا برخلاف اقرار یا سند رســمی که در مواردی ارزش اثباتی معین دارند، نظریهٔ کارشناســی از ادله‌ای است که ارزش آن به تشخیص دادگاه بستگی دارد.

در عین حال باید فرصت دفاع متضرر از نظریهٔ کارشناس مدنظر باشد. پس اگر در نظریهٔ کارشناسی به هر علتی فرصت دفاع به معترض داده نشد، نمی‌توان به آن به‌منزلهٔ دلیل مبنای رأی پروندهٔ مؤخر استناد کرد، زیرا در این حالت اصل تناظر و اصل رعایت حقوق دفاعی اصحاب دعوا مخدوش می‌شود.

نکتهٔ دیگر اینکه به‌طور مطلق نمی‌توان قاضی پروندهٔ مؤخر را مکلف به تبعیت از کارشناســیِ پروندهٔ اول دانســت، زیرا پیروی از نظریهٔ کارشــناس به مغایرت‌داشتن آن با اوضاع‌واحوال محقق و معلوم قضیه منوط اســت. همچنین، قاضی می‌تواند همان‌گونه که نظریهٔ کارشناسی پروندهٔ تحت رســیدگی خود را رد می‌کند، کارشناسی ارائه‌شده در پرونده‌های سابق را نیز مورد اعتنا قرار ندهد؛ زیرا در هر حال نظریهٔ کارشناسی ممکن است مفید علم قاضی نباشد (بادینی و امینی، ۱۳۹۸: ۳۱).

در خصوص موضوع این نوشتار، تحقیق مستقلی اعم از کتاب یا مقاله مشاهده نشده و پژوهش حاضر از این منظر متضمن دیدگاه متفاوتی اســت. با وجود این، در مقالهٔ «رســیدگی دوبارهٔ قضایی به ادلهٔ اثبات دعوا»[۲] مطالب مرتبطی مشــاهده می‌شــود. همچنین در کتاب‌های آیین دادرسی مدنی در خصــوص تکلیف محاکم به تبعیت از آرای مقدم حقوقی و کیفری بحث شــده و در قانون آیین دادرسی مدنی و قانون آیین دادرسی کیفری نیز در این زمینه احکامی پیش‌بینی شده است که موارد یادشده با روش تحلیلی ـ توصیفی بررسی خواهند شد.

---

۱. نظریهٔ مشورتی اداره کل حقوقی قوهٔ قضائیه به شمارهٔ ۷/۹۲/۱۶۷۶ مورخ ۱۳۹۲/۰۸/۲۸.

۲. کریمــی، عباس و پرتو، حمیدرضا. (۱۳۹۰). رســیدگی دوبارهٔ قضایی به ادلــهٔ اثبات دعوا، فصلنامهٔ مطالعات حقوق خصوصی، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دورهٔ ۴۱.

با توجه به مطالب پیش‌گفته در پژوهش حاضر درصدد پاسخ به این پرسش‌ها هستیم: ۱. آیا نظریهٔ کارشناسی در سایر پرونده‌ها نیز قابلیت استناد دارد؟ ۲. موارد الزامی و اختیاری استناد به نظریهٔ کارشناسی پرونده‌های دیگر کدام است؟

با توجه به نتیجهٔ پژوهش حاضر به‌مثابهٔ اصل می‌توان گفت نظریهٔ کارشناسی ارائه‌شده در یک پرونده، در سایر دعاوی نیز قابلیت استناد دارد. با این حال، چون نظریهٔ کارشناسی در هر حال برای دادرس لازم‌الاتباع نیست، قاضی محکمه صلاحیت ارزیابی آن را دارد و باید به طرف متضرر نیز فرصت اعتراض داده شود. در صورت پذیرش این نظر، مدت زمان رسیدگی کوتاه‌تر می‌شود و این امر در سهولت اثبات دعاوی و نیز کاهش هزینه‌های دادرسی (از جمله هزینهٔ کارشناسی) مؤثر خواهد بود.

این نوشتار از دو بخش تشکیل شده است. در بخش نخست، کارشناسی به‌عنوان دلیل اتفاقی در پروندهٔ سابق تحلیل شده و سپس کارشناسی به‌عنوان دلیل موضوعی دعوای قضاوت‌شده بررسی شده است. در پایان نیز ضمن پیشنهاد اصلاح مقررات فعلی، با توجه به قوانین کنونی، راهکارهایی برای کوتاه‌ترشدن روند رسیدگی و تسهیل استناد به نظریهٔ کارشناسی ارائه شده است.

۱. کارشناسی به‌عنوان دلیل اتفاقی در پروندهٔ سابق

یکی از اقسام تقسیم دلیل در دعاوی حقوقی، دلیل از پیش فراهم‌شده و دلیل اتفاقی است. دلیل از پیش فراهم‌شده دلیلی است که شخص پیش از به‌وجودآمدن اختلاف، آن را فراهم می‌کند؛ مانند سند پرداخت وجه یا سند رسمی خانه‌ای که از قبل وجود داشته است و به‌عنوان ادلهٔ اثبات دعوا، در مقام دفاع، در محکمه، ارائه می‌شود. اما دلیل اتفاقی دلیلی است که به‌صورت اتفاقی در زمان اختلاف وجود دارد یا پس از وقوع آن، تهیه و تدارک می‌شود. مانند اینکه مال خسارت‌دیده به کارشناس ارجاع شود یا از محل مورد تصرف، معاینهٔ محل به عمل آید (حسن‌زاده، ۱۳۸۸ (الف): ۱۳۷).

تفاوت میان شاهد و کارشناس در این است که شاهد صرفاً محسوسات خود را بیان می‌دارد و استنتاج موضوعی از آن‌ها با دادگاه خواهد بود، در حالی که کارشناس نمی‌تواند از کاوش‌ها، تحقیقات و تصدیقات خود، نتیجهٔ حکمی و قانونی بگیرد، اما باید نتیجه‌گیری موضوعی کند و آن را مستدل اعلام کند (دادنامهٔ شمارهٔ ۳۹۵۳ مورخ ۱۳۱۹/۱۱/۳۰ شعبهٔ چهارم دیوان عالی کشور). عناصر نظر کارشناس باید منطبق با واقعیت باشد، ضمانت اجرای این موضوع در مادهٔ ۳۷ قانون کارشناسان رسمی دادگستری مصوب ۱۳۸۱ چنین آمده است: «هرگاه کارشناس رسمی با سوءنیت ضمن اظهار عقیده در امر کارشناسی برخلاف واقع چیزی نوشته و یا در اظهار عقیدهٔ کتبی خود راجع‌به امر کیفری یا حقوقی تمام ماوقع را ذکر نکند و یا برخلاف واقع چیزی ذکر کرده باشد،

جاعل در اسناد رسمی محسوب می‌گردد». در عمل نیز در بسیاری از دعاوی مسئلهٔ استناد و ارجاع به کارشناسی پیش می‌آید. دلیل این موضوع وجود موضوعات فنی و تخصصی در دعاوی است که بررسی و اعلام نظر کارشناسی را می‌طلبد؛ چراکه دادرس، متخصص در امور حکمی دعاوی است و در خصوص موضوعات فنی دعوا، تخصصی ندارد.

در خصوص کارشناسی می‌توان مدعی شد که متداول‌ترین دلیل برای اثبات دعوا است که در شمار چشمگیری از پرونده‌ها نیز به کار گرفته می‌شود. در کارشناسی به دلیل پیچیده‌بودن موضوعات و ناآگاهی از آن‌ها، قضات راهی غیر از اعتماد به نظر کارشناس ندارند و در نهایت حکم خود را مبتنی بر نظر کارشناسی صادر خواهند کرد (بهرامی و عارفی، ۱۳۹۷: ۱۷۰). در عین حال مسائل حکمی مانند تعیین سبب مسئول یا بحث استناد فعل زیان‌بار به چند سبب نباید به کارشناس سپرده شود و استقلال قضایی در این‌گونه موارد باید مورد ملاحظه قرار گیرد (برای مطالعهٔ بیشتر و تفکیک بین مسائل حکمی با مسائل فنی و خصصی ر.ک. به بادینی و داودی، ۱۳۹۸: صص ۲۹ به بعد).

می‌توان گفت که ارجاع به کارشناس در واقع زیربنایی در خصوص اجرای عدالت خواهد بود و نیز با ارجاع امور به کارشناس امکان سوءاستفادهٔ احتمالی قضات هنگام صدور رأی و خودکامگی آن‌ها به حداقل می‌رسد.

در حقوق اسلام نیز همواره عقیدهٔ اهل خبره به‌صورت گسترده‌ای مورد توجه قرار گرفته و در زمینه‌های گوناگون از موضوعات فقهی به نظر اهل خبره استناد شده است.

کارشناسی ممکن است به‌طور مستقیم مربوط به موضوع دعوا نباشد، بلکه برای ارزیابی سایر ادله یا رسیدن به آن‌ها باشد (حسب‌الله عبدالله، ۱۹۹۸: ۱۸۸)؛ برای مثال، ممکن است قاضی برای رسیدن به «علم» از کارشناسی استفاده کند، یا در اجرای معاینهٔ محلی از کارشناس کمک گرفته شود. کارشناس و شاهد هر دو مکلف به راست‌گویی و صداقت هستند، اما چنانچه شاهد این وظیفه را رعایت نکند و برخلاف واقع شهادت دهد، مرتکب جرم «شهادت کذب» می‌شود و به مجازات جرم یادشده محکوم می‌شود. در حالی که، اگر کارشناس در اعلام نظر، صداقت را رعایت نکند و برخلاف واقع نظر بدهد، مشمول مجازات «شهادت کذب» نمی‌شود، بلکه ممکن است از نظر انتظامی تحت پیگرد قرار گیرد و در مواردی هم در حکم جرم جعل در سند رسمی است.

در خصوص اینکه کارشناسی طریقیت دارد و یا موضوعیت می‌توان به نظریهٔ مشورتی شمارهٔ ۷/۳۶۱۴–۱۳۸۸ اداره کل حقوقی قوهٔ قضائیه اشاره کرد که برابر آن کارشناسی برای قاضی در امور رسیدگی طریقیت دارد و نه موضوعیت. بنابراین اگر نظر کارشناس با اوضاع‌واحوال قطعی پرونده مغایرتی نداشته باشد، قابلیت ترتیب اثر خواهد داشت و نیز تشخیص درستی اظهارات

کارشناس نیز به‌طور معمول بر عهدهٔ مقام قضایی خواهد بود. همچنین نظر کارشناس در صورتی قابلیت اعتراض دارد که مبتنی بر ایرادات موجهی باشد که در این مورد موضوع مطرح‌شده به کارشناس دیگری ارجاع داده خواهد شد (محمدی، ۱۳۸۵: ۳۰۵).

مقصود از دلیل اتفاقی ادله‌ای است که در زمان وقوع اختلاف یا پس از آن تدارک می‌شود و در برابر دلیل از پیش فراهم‌شده قرار می‌گیرد. برای نمونه شهادت شهودی که موضوع مورد ادعا را دیده و یا شنیده‌اند (به‌طور اتفاقی) و یا درخواست ارجاع امر به کارشناس را به منظور تعیین اصل و میزان ورود خسارت یا عامل آن و یا معاینهٔ محل برای کشف حقیقت دارند. همچنین سوگند یک دلیل اتفاقی است و در برابر سند اعم از عادی یا رسمی، ادلهٔ از پیش تعیین‌شده محسوب می‌شود.

۱-۱. کارشناسی به‌عنوان ادله‌ای مستقل

اگر بخواهیم در آغاز با مفهوم دلیل آشنا شویم، می‌توان گفت، دلیل عبارت است از ابزاری برای آشکارساختن موضوعی که مورد ادعای یکی از طرفین دعوا و مورد انکار طرف دیگر است. در واقع در علم حقوق به قواعد اثبات امور دلیل گفته می‌شود؛ مانند شهادت، سند، بینه، امارهٔ قضایی و نیز اقرار، در حالی که، در فقه، منابع حقوق را نیز از این دسته دانسته‌اند؛ سنت، کتاب، عقل و اجماع.

قوانینی همچون آیین دادرسی مدنی، قانون آیین دادرسی کیفری و قوانین مستقلی مانند قانون مربوط به کارشناسان رسمی، کارشناسی را یکی از ادلهٔ اثبات دعوا در نظر گرفته‌اند و بنابراین بر اساس این قوانین می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که کارشناسی نیز یکی از دلایل مهم برای اثبات دعوا است.

در حقیقت کارشناسی دلیل مستقلی از علم قاضی به حساب می‌آید و مبنای آن علم قاضی نیست، بلکه اعتبار خود را از قانون به دست آورده است (حسن‌زاده، ۱۳۸۸ (ب): ۱۴۷).

در قانون آیین دادرسی مدنی در مواد قانونی ۲۶۰ و ۲۶۲ به لزوم اعلام نظر کارشناس در مهلتی مقرر اشاره شده است. همچنین در مادهٔ ۲۶۲ بر این نکته نیز تأکید شده است که اعلام نظر کارشناس می‌بایست کتبی باشد؛ اما در آیین دادرسی کیفری ماده‌ای در خصوص لزوم کتبی‌بودن نظر کارشناس وجود ندارد.

در صورت اتفاق‌نظرنداشتن کارشناسان بر طبق مادهٔ ۲۶۶ قانون آیین دادرسی مدنی، پس از اتمام کارشناسی، جلسهٔ مشاوره‌ای با حضور تمامی آن‌ها تشکیل خواهد شد و در صورت نیاز در آن جلسه، نظر کارشناسی تنظیم می‌شود و به امضای تمامی کارشناسان خواهد رسید (شمس، ۱۳۸۲: ۷۵ و ۸۰).

در مقررات مربوط به کارشناسی، برای موضوع کارشناسی، چگونگی ارجاع به کارشناس،

کارشناسی که موضوع برای رسیدگی به او ارجاع می‌شود و نظری که کارشناس اعلام می‌کند، شرایطی بیان شده است که اعتبار نظر کارشناس منوط به رعایت آن شرایط است. برخی از آن شرایط عبارت‌اند از موثق‌بودن کارشناس، داشتن صلاحیت علمی و فنی لازم در زمینهٔ موضوع ارجاع‌شده (مادهٔ ۲۵۸ ق.آ.د.م)، صریح و موجه‌بودن نظر کارشناس (مادهٔ ۲۶۲ ق.آ.د.م) و مغایرت‌نداشتن نظر کارشناسی با اوضاع‌واحوال محقق و معلوم مورد کارشناسی (مادهٔ ۲۶۵ ق.آ.د.م). با وجود این، در قانون، اعتبار نظر کارشناس به حصول علم برای قاضی منوط نشده است. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که از نظر حقوقی، کارشناسی دلیلی مستقل از علم قاضی است و مبنای اعتبار آن نه علم قاضی، بلکه حکم قانون است که آن را با تحقق شرایط مقرر قانونی، معتبر شناخته است (معرفت، ۱۳۶۴: ۲۲۸).

۱-۲. کارشناسی به‌عنوان دلیل فرعی در پروندهٔ سابق

از منظر تحقیق حاضر، موضوع دعوای مقدم باید از جمله موضوعاتی باشد که کارشناسی جزو ادلهٔ اثباتی آن باشد. پس کارشناسی برای تعیین بهای خواسته (مثلاً تعیین ارزش ملک)، به‌مثابهٔ دلیل اثباتی قابلیت استناد ندارد؛ حتی اگر در متن آن به متصرف ملک و نظایر آن اشاره شده باشد.

۱-۲-۱. قابلیت استناد به کارشناسی به‌عنوان دلیل فرعی در پروندهٔ سابق

کارشناسی به‌عنوان دلیل یا اماره در فرضی قابل استناد است که موضوع جنبهٔ فنی و تخصصی داشته باشد. موضوعات حقوقی (مثلاً تشخیص ذی‌نفعی یا ذی‌حقی)، تفسیر قوانین، تعیین قانون حاکم و موارد مشابه قابلیت ارجاع به کارشناسی را ندارند و نظریهٔ کارشناسی در این موارد فاقد اعتبار است.

از طرفی اختیار دادرس در ارجاع امر به کارشناس یا انتخاب کارشناس مطلق نیست. در برخی دعاوی، قانون کارشناس ویژه‌ای را تعیین کرده است و حتی می‌توان گفت در این موارد ویژه، قانون‌گذار صرفاً نظریهٔ مراجع تصریح‌شده در قانون را به‌منزلهٔ نظریهٔ کارشناسی پذیرفته است. برای نمونه در تعیین میزان دیات وارده، نظریهٔ پزشک متخصص یا کلاً پزشکان خارج از مجموعهٔ پزشکی قانونی به‌عنوان نظریهٔ کارشناسی قابل استناد نیست. همچنین در تشخیص مقصر حادثه در تصادفات رانندگی، قانون‌گذار صرفاً نظریهٔ افسر راهنمایی‌ورانندگی را به‌عنوان نظریهٔ کارشناسی پذیرفته است. نمونهٔ دیگر در بحث تخلفات و جرایم مربوط به قاچاق مطرح می‌شود که مطابق قانون، مرجع احراز قاچاق، گمرک است.

محدودیت دیگر ارزش اثباتی ادله است. اگر بر فرض ماهیت کارشناسی را امارهٔ قضایی بدانیم

(که مورد اختلاف اســت ر.ک. به بادینی و داودی، ۱۳۹۸: ۳۱)، در فرضی قابل اســتناد است که ادلهٔ قانونی از قبیل اقرار، ســند، شــهادت و حتی سوگند وجود نداشته نباشــند؛ به‌ویژه آنکه اگر ماهیت ســوگند نوعی صلح باشــد، نوبت به استناد به امارهٔ قضایی نمی‌رســد. بر همین مبنا، کارشناسی در حصول علم قضایی و کشف واقع مؤثر است که می‌تواند در کنار سایر ادله و امارات به کشف واقع منتهی شود (محمدی، ۱۳۸۹: ۲۹۸).

۱-۲-۲. اختیار دادرس در ارزیابی کارشناسی به‌عنوان دلیل فرعی در پروندهٔ سابق

مقصود از دلیل فرعی، دلیل تکمیلی، اســت که در مقابل دلیل اصلی (اقرار، شهادت و سوگند) قرار می‌گیرد (کریمی، ۱۴۰۱: ۳۶). نظریهٔ کارشناســی به‌صورت صریح جزو امارات قضایی محســوب نشده است، اما در عین حال می‌تواند در کشف حقیقت و تقویت ادله مؤثر باشد.

برخــلاف رویهٔ فعلی، قانون منعی در این خصوص پیش‌بینی نکرده و اختیار دادرس در ارجاع امر به کارشــناس دیگر یا هیئت کارشناسی به اعتراض به نظریه از سوی اصحاب دعوا منوط نشده اســت. بنابراین حتی با فرض اعتراض‌نکردن اصحاب دعوا، قاضی می‌تواند از همان کارشــناس، نظریهٔ تکمیلی بخواهد یا حتی موضوع را به کارشناس دیگر یا هیئت کارشناسی ارجاع دهد.

پرسشــی که مطرح می‌شــود به دامنه و شروط اعمال این اختیار است. آیا قاضی برای رد نظریهٔ کارشناسی و ارجاع به کارشناسی دیگر (اعم از کارشناس دیگر یا هیئت کارشناسی) مکلف به ذکر جهات رد نظریهٔ کارشناســی نخست اســت؟ به عبارتی، آیا پذیرش نظریهٔ کارشناسی قبلی منوط به اســتدلال اســت یا رد آن؟ برابر مادهٔ ۲۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی: «در صورتی که نظر کارشناس با اوضاع‌واحوال محقق و معلوم مورد کارشناســی مطابقت نداشــته باشــد، دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد». بنابراین به نظر می‌رســد دادگاه در صورتی می‌تواند موضوع را به کارشناســی دیگر ارجاع دهد که شرایط این ماده فراهم باشد. با این حال، در رویهٔ قضایی وضع به این منوال نیست و در غالب موارد به صرف اعتراض به نظریهٔ کارشناس، موضوع به هیئت کارشناسی ارجاع می‌شود.

عدول از نظر قضایی یا تصمیم، بدون حدوث ســبب جدید، تخلف اســت (دست‌کم در برخی موارد)؛ زیرا عدول از تصمیم یا نظر قضایی می‌تواند به معنی اشــتباه در اتخاذ آن تصمیم باشــد؛ اما منع عدول از قرار کارشناسی یا منع ارجاع امر به کارشناسی اصل مطلقی نیست. برای مثال، بعد از ارجاع موضوع به کارشناســی، مدعی‌علیه ادعای مدعی را بپذیرد که در این صورت به ســبب اقرار مدعی‌علیه عدول از کارشناســی بلامانع اســت. با عنایت به مادهٔ ۲۶۵ قانون آیین دادرســی مدنی، تبعیت از نظریهٔ کارشــناس برای دادگاه الزامی است، مگر اینکه ادلهٔ دیگری به شرح گفته‌شده ارائه شــود یا اینکه نظریه با اوضاع‌واحوال محقق قضیه منطبق نباشــد. بر همین مبنا اســت که نمی‌توان

کارشناسی را به‌طور مطلق امارهٔ قضایی دانست. برای نمونه، در ابتدا به نظر می‌رسد چنانچه در دعوای مطالبهٔ خسارت ناشی از گودبرداری، کارشناس تقصیر سازندهٔ ساختمان مجاور را احراز کند، قاضی نمی‌تواند برخلاف نظریهٔ مزبور وی را از مسئولیت مبرا کند. همچنین است در مورد تعیین میزان و درصد تقصیر اسباب متعدد دخیل در ایراد خسارت. با این حال، چون تشخیص اصل تقصیر و نیز تعیین میزان تقصیر در فرض تعدد اسباب و انتساب زیان به اسباب متعدد به جنبهٔ حکمی و قضایی موضوع نیز مربوط می‌شود و گاهی نیز تشخیص مسئول جنبهٔ عرفی دارد نه فنی، بنابراین اگر قاضی نظریهٔ کارشناس را با اوضاع‌واحوال مسلم قضیه منطبق نداند، می‌تواند به آن ترتیب اثر ندهد. به‌ویژه که بنا به فرض کارشناس بر مسائل حکمی مانند تأثیر قوهٔ قاهره، مسئولیت ناشی از فعل غیر، نظریهٔ خطر و ... تسلط ندارد و بر فرض تسلط نیز بررسی تأثیر این موارد در حیطهٔ اظهارنظر قضایی است. افزون بر این، در برخی موارد تشخیص تقصیر، جنبهٔ عرفی دارد نه فنی و تخصصی. از این رو، تبعیت بی‌چون‌وچرای برخی محاکم از نظریهٔ کارشناس در خصوص تعیین مقصر حادثه قابل انتقاد است (بادینی و داودی، ۱۳۹۸: ۳۳ و ۳۸ و ۴۵).

مطابق نظر برخی از استادان، در خصوص اختیار یا تکلیف دادرس در تبعیت از نظریهٔ کارشناسی ارائه‌شده در پروندهٔ قبلی می‌توان گفت مستفاد از مواد ۲۵۷ به بعد قانون آیین دادرسی مدنی، استناد به کارشناسی خاص (به‌عنوان دلیل و مبنای صدور رأی) باید مسبوق به صدور قرار کارشناسی، نظارت دادگاه در روند کارشناسی، ابلاغ و اعطای فرصت اعتراض به نظریه باشد. بر این مبنا، دادرس نمی‌تواند به استناد کارشناسی موجود در پروندهٔ دیگر رأی صادر کند؛ حتی اگر اصحاب دو دعوا واحد باشند و نهایت امر استفاده از آن برای راهنمایی و کسب آگاهی دادرس است (کاتوزیان، ۱۳۸۵: ۱۳۵/۲)، که در این صورت نیز باید نظریه به طرفین ابلاغ شود و فرصت اعتراض داده شود (کریمی و پرتو، ۱۳۹۰: ۱۸۲ و دادنامهٔ ۹۲۰۹۹۸۰۴۰۴۶۰۰۴۷۹ مورخ ۱۳۹۴/۰۸/۰۴ شعبهٔ ۱۰ دیوان عالی کشور). با این حال، آرایی دیده می‌شود که در برخی موارد از جمله نظریهٔ کارشناسی در خصوص تشخیص نوع زمین (دایر، بایر یا موات) در سایر پرونده‌ها نیز قابل استفاده است و نیازی به ابلاغ مجدد نظریهٔ کارشناسی و اعطای فرصت اعتراض نیست (دادنامهٔ ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۸۰۰۸۰۶ مورخ ۱۳۹۳/۰۶/۲۵ دادنامهٔ شعبهٔ ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران).

چنانچه نظریهٔ کارشناسی در پروندهٔ تأمین دلیل صادر شود، به نظر به‌عنوان دلیل صرف و تنها قابل استناد نباشد؛ زیرا نخست آنکه در تأمین دلیل، نیازی به تعیین خوانده نیست و به همین علت فرصت دفاع به متضرر از نظریهٔ تأمین دلیل داده نمی‌شود. دوم، بر فرض تعیین خوانده نیز فرصت اعتراض به نظریهٔ کارشناسی به وی داده نمی‌شود.

با این حال، پذیرش این دیدگاه با اطلاق یادشده جای تأمل دارد. فرض کنیم در دعوای نخست

مبنی بر ابطال مبایعه‌نامه به اســتناد جعلی‌بودن آن، کارشناس اول و هیئت کارشناسی بر جعلی‌بودن آن نظر می‌دهند، اما در نهایت دعوای خواهان (فروشنده) رد می‌شود. نمونهٔ عملی این مورد، اطلاع مؤخر دادگاه از پرداخت‌نشــدن هزینهٔ دادرسی یا تمبر وکیل خواهان به میزان مقرر قانونی است که ممکن اســت حتی بعد از وصول نظریهٔ کارشــناس، دادگاه از موضوع آگاه شود و اخطار رفع نقص صــادر کند و بنا به فرض چون خواهان یــا وکیل خواهان نقص مزبور را برطرف نکرده‌اند، دعوای وی در پایــان رد می‌شــود. در این صــورت، در دعوای بعدی با موضوع خلــع ید از ملک (دعوای فروشــنده و مالک علیه خریدار و متصرف)، نظریهٔ کارشــناس مبنی بر جعلی‌بودن مبایعه‌نامه قابل استناد است؛ به‌ویژه اگر اصحاب دو دعوا یکسان باشند و در دعوای اول فرصت اعتراض به نظریهٔ کارشناسی داده شده باشد. در عین حال، دادرس می‌تواند در دعوای دوم نیز بررسی اصالت سند را به کارشناسی ارجاع دهد، اما اقدام بالعکسِ دادرس و مفروض‌دانستن عدم اصالت سند نمی‌تواند تخلف تلقی شود.

۱-۳. کارشناسی به‌عنوان دلیل عدول‌شده در پروندهٔ سابق

گاهــی به‌رغــم ارجاع امر به کارشــناس و ارائهٔ نظریهٔ کارشناســی، در نهایــت دادگاه این نظریه را نمی‌پذیرد که خود حالات متفاوتی دارد:

۱-۳-۱. قابلیت استفاده از کارشناسی به‌عنوان دلیل عدول‌شده در پروندهٔ سابق

گاهی علت عدول از کارشناسی، ارجاع امر به کارشناسی دیگری است. برای نمونه در دعوای مطالبهٔ خســارات مالی ناشی از گودبرداری، کارشناس اول، تقصیر سازنده را ۶۰درصد تخمین می‌زند، اما هیئت کارشناسی سازنده را مسئول نمی‌داند و فرد دیگری را مقصر حادثهٔ منجر به خسارت معرفی می‌کند؛ در این صورت، نظریهٔ کارشناسی اول قابلیت استناد ندارد. هرچند کارشناسان و نظریه‌های آنان سلسله‌مراتب یا برتری بر یکدیگر ندارند،[1] در مثال مطرح‌شده در فرض پیروی دادگاه از نظریهٔ هیئت کارشناســی چنین فرض می‌شود که نظریهٔ کارشــناس نخست منطبق با واقع نبوده است و به همین علت قابلیت اســتناد ندارد؛ در نتیجه قاضی پروندهٔ دیگر نمی‌تواند کارشناســی عدول‌شده را مبنای رأی خود قرار دهد.

برای نمونه، پیرو مطالبهٔ خسارت ناشی از گودبرداری، دعوای مطالبهٔ دیه ناشی از سقوط مصالح منجر به آسیب بدنی مطرح می‌شود. در این فرض نمی‌توان به استناد نظریهٔ نخست (متضمن احراز

۱. تبصرهٔ مادهٔ ۲۵۸ قانون آیین دادرســی مدنی: «اعتبار نظر اکثریت در صورتی اســت که کارشــناس از نظر تخصص با هم مساوی باشند».

تقصیر سازنده به میزان ۶۰درصد) حکم بر پرداخت دیه صادر کرد (برای دیدن نمونهٔ عملی دیگر و نقد رویهٔ قضایی ر.ک. به بادینی و داودی، ۱۳۹۸: ۳۳).

۱-۳-۲. اختیار دادرس در ارزیابی کارشناسی به‌عنوان دلیل عدول‌شده در پروندهٔ سابق

با توجه به اینکه کارشناسی از ادلهٔ اصلی اثبات دعوا محسوب نمی‌شود و بیشتر در زمرهٔ وسایل اثباتی قرار می‌گیرد که از حیث ماهیت به امارات قضایی نزدیک است (برای دیدن نظری که کارشناسی را یکی از ادلهٔ اثبات دعوا دانسته است ر.ک. به آهنگران و ناصری، ۱۳۹۹: ۴۲)، از این رو، نظریهٔ کارشناسی در هر حال قابل ارزیابی از سوی دادرس است؛ به‌ویژه اگر در پروندهٔ دیگری ارائه شده باشد.

از طرفی مواردی چون صلاحیت کارشناس یا ایراد رد کارشناس و یا اعطای فرصت اعتراض به زیان‌دیده از نظریهٔ کارشناسی مستلزم پذیرش اختیار دادرس در ارزیابی نظریهٔ کارشناسی و تأثیر آن در کشف حقیقت است.

بر این مبنا می‌توان گفت اصل بر اختیار دادرس در ارزیابی کارشناسی است، اما رد نظریهٔ کارشناسی باید موجه و مدلل باشد و با رد نظریهٔ کارشناس، قاضی نمی‌تواند بر اساس نظر خود عمل کند؛ بلکه نهایت امر این است که موضوع را به کارشناس یا کارشناسان دیگر ارجاع دهد (کریمی و پرتو، ۱۳۹۰: ۱۸۳).

۲. کارشناسی به‌عنوان دلیل موضوعی دعوای قضاوت‌شده

مقصود از دلیل موضوعی دلیلی است که برای اثبات امور موضوعی به کار می‌رود که در این تعریف در برابر دلیل حکمی همانند مستندات قانونی و اصول عملیه قرار می‌گیرد.

استفاده از کارشناسی به‌عنوان دلیل موضوعی در پرونده‌های کیفری نیز کاربرد فراوان دارد. برای نمونه در شکایت کیفری جعل و استفاده از سند مجعول، مطالبهٔ دیات ناشی از صدمات جسمی، در بزه تخریب اموال، کلاهبرداری، تشخیص اصل و میزان تقصیر در شکایات مربوط به تصادفات رانندگی و دیگر موارد، نظریهٔ کارشناسی از مهم‌ترین ادلهٔ صدور حکم و انتساب اتهام است.

۲-۱. کارشناسی به‌عنوان دلیل موضوعی دعوای کیفری قضاوت‌شده

ماهیت و ارزش قانونی و اثباتی نظریهٔ کارشناسی در پرونده‌های حقوقی و کیفری، به‌خودی‌خود تفاوتی ندارد، اما آثار و کارکرد آن در این دو حوزه متفاوت است. نظام حاکم بر ادلهٔ اثبات در

دادرسی کیفری با دادرسی حقوقی تفاوت‌های اساسی دارد. در دعوای کیفری، به اعتبار جنبهٔ عمومی جرم، دولت (از طریق دادستان) صاحب اصلی دعوا محسوب می‌شود؛ در حالی که در دعاوی حقوقی، هدایت دعوا اصولاً در اختیار خواهان و در مواردی اصحاب دعوا قرار دارد. همچنین، آثار حکم کیفری غالباً فراتر از طرفین دعوا است و در نظم عمومی و جامعه نیز تأثیر می‌گذارد؛ در حالی که آثار حکم حقوقی، به‌طور معمول، محدود به اصحاب دعوا است (کاتوزیان، ۱۳۸۷: ۲۸۲-۲۸۳).

افزون بر این، «علم قاضی» در حقوق کیفری یکی از ادلهٔ قانونی اثبات جرم است؛ در حالی که در دادرسی حقوقی، علم قاضی در شمار ادلهٔ اثبات دعوا قرار نگرفته است. پذیرش علم قاضی به‌عنوان دلیل در امور کیفری، تفاوت دیگری را نیز در ماهیت ادله پدید می‌آورد و آن تمایز میان «طریقیت» و «موضوعیت» ادله است. در دادرسی کیفری، ادله ــ حتی اقرار ــ طریقیت دارند؛ از این رو، هرگاه قاضی دلیل ارائه‌شده را منطبق با واقع نداند یا آن را برای حصول علم کافی تشخیص ندهد، می‌تواند به تحقیقات خود ادامه دهد تا به علم برسد (مادهٔ ۱۶۱ قانون مجازات اسلامی). یکی از نویسندگان در مقالهٔ خود درصدد اثبات این فرضیه برآمده است که در پرونده‌های کیفری با وجود نظرهای علمی و روان‌شناسی استناد به سایر ادله وجهی ندارد. همچنین به‌رغم استقلال تصمیم‌گیری برای قاضی، ایشان باید ملتزم به نظر کارشناس باشند و در صورت وجود ادلهٔ علمی بدون استناد به سایر ادله باید بر اساس علم متعارف به‌دست‌آمده از نظریهٔ کارشناس رأی صادر کنند (عباسی، ۱۳۹۸: ۲۷). در مقابل، در دادرسی حقوقی، اقرار از ادلهٔ دارای موضوعیت است و هرگاه شرایط قانونی آن فراهم باشد، دادگاه مکلف است بر اساس آن رأی صادر کند، حتی اگر قاضی به خلاف واقع‌بودن مفاد اقرار علم داشته باشد (مادهٔ ۲۰۲ قانون آیین دادرسی مدنی).

برآیند این تفاوت‌ها آن است که قاضی کیفری الزامی به تبعیت از نظریهٔ کارشناسی ندارد؛ خواه نظریه در پرونده‌ای حقوقی صادر شده باشد یا در پرونده‌ای کیفری. بنابراین، هرگاه نظریهٔ کارشناسی موجب حصول علم قاضی نشود یا قاضی به خلاف واقع‌بودن آن علم پیدا کند، می‌تواند ــ با رعایت مقررات مربوط، از جمله قواعد حاکم بر اعتبار امر مختوم کیفری ــ از آن عدول کند و تحقیقات لازم را برای کشف حقیقت ادامه دهد. با این حال، در پروندهٔ حقوقی به حصول علم قاضی بر اساس نظریهٔ کارشناسی نیازی نیست و در همین حد که نظریهٔ کارشناسی مغایر با اوضاع‌واحوال مسلم قضیه نباشد، کافی است.

۲-۱-۱. قاعدهٔ لزوم تبعیت از حکم کیفری در پروندهٔ حقوقی

قاعدهٔ حجیت رأی قطعی کیفری در دعوای حقوقی که از دیرباز با عنوان «قاعدهٔ نفاذ» در بین

حقوقدانان محل بحث بوده است، اکنون در مادهٔ ۱۸ قانون جدید آیین دادرسی کیفری بازتاب یافته است. به موجب این قاعده، اگر وقایع مؤثر در حل‌وفصل دعوای حقوقی قبلاً در جریان دادرسی کیفری بررسی شده باشند و مفاد رأی قطعی کیفری حاکی از اثبات یا نفی وقایع مزبور باشد، دادگاه حقوقی می‌بایست از رأی قطعی کیفری در خصوص موضوع تبعیت کند. نمونه‌ای از اجرای این قاعده پیش‌تر در مادهٔ ۲۲۷ قانون آیین دادرسی مدنی در زمینهٔ جعلیت اسناد مقرر شده بود. به نظر می‌آید که رأی کیفری مؤثر در ماهیت امر حقوقی می‌تواند به‌صورت حکم یا قرار ماهوی نهایی باشد. مقصود از تأثیر در ماهیت امر حقوقی نیز آن است که وجود یا فقدان امور موضوعیِ مبنای دعوای حقوقی سابقاً در قالب دادرسی کیفری احراز شده باشد و مفاد رأی قطعی کیفری برای اثبات یا نفی استحقاق خواهان در دعوای حقوقی کافی باشد. مبنای قاعده را نیز باید در مبانی عام حاکمیت امر مختوم، حفظ نظم عمومی، ضرورت اجتناب از صدور آرای معارض و اختیارات گستردهٔ مرجع کیفری در امر اثبات جست‌وجو کرد (حیدری و همکاران، ۱۳۹۸: ۱۶).

به‌رغم مقررات و قواعد مربوط به صلاحیت ذاتی مراجع کیفری و حقوقی، به‌طور استثنا در برخی مواقع به این مراجع حق رسیدگی به اموری داده شده است که در صلاحیت ذاتی آنان نیست؛ رسیدگی به دعوای ضرر و زیان که ذاتاً امری حقوقی است، از سوی دادگاه کیفری و رسیدگی به ادعای جعل در دادگاه حقوقی از جملهٔ این مواردند.

با توجه به این موضوع، تبعیت مرجع حقوقی از رأی قطعی کیفری استثنائات بسیار دارد و البته سپردن تعیین تکلیف امر حقوقی به مرجع کیفری و برعکس پیامدهای نادرستی دارد. برای مثال مستند به یک سند عادی، حکم محکومیت کیفری متهم به تصرف عدوانی یا انتقال مال غیر صادر می‌شود و شاکی این حکم را به‌عنوان دلیل مالکیت خود در دعوای حقوقی ارائه می‌کند. طبق ظاهر مقررات کنونی، در این فرض دادگاه حقوقی باید مالکیت شاکی را محرز بداند، در صورتی که ممکن است ملک مدعیان دیگر داشته باشد یا اعتبار مبایعه‌نامهٔ مورد استناد شاکی محل تردید باشد. برای نمونه ممکن است متهم مدعی بطلان بیع و ابطال مبایعه‌نامهٔ مورد استناد شاکی باشد (مثلاً بر اساس فقدان قصد بیع یا تنظیم مبایعه‌نامه یا وکالت‌نامه برای انجام امور اداری و ثبتی). معمولاً محاکم کیفری در این مسائل وارد نمی‌شوند و تبعات این امر پوشیده نیست.

۲-۱-۲. اعمال قاعدهٔ لزوم تبعیت از حجیت ادلهٔ کیفری در دعوای حقوقی

مقررات کنونی در این خصوص صراحت لازم را ندارند و پیشنهاد می‌شود در قانون‌گذاری‌های بعدی احکام لازم به تصویب برسند.

تفاوت اصلی نظام ادله در دعاوی کیفری با دعاوی حقوقی به نقش علم قاضی برمی‌گردد. در

دعاوی کیفری، علم قاضی جزو ادلهٔ انتساب اتهام است (مواد ۱۶۰ به بعد قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲). با این حال، در قانون مدنی و قانون آیین دادرسی مدنی، علم قاضی به‌روشنی جزو ادله قید نشده است و در پروندهٔ حقوقی در قالب امارهٔ قضایی می‌تواند مورد استناد قرار گیرد (مادهٔ ۲۵۵ قانون آیین دادرسی مدنی و مادهٔ ۱۳۳۵ قانون مدنی).

برخلاف نظر رایج، علم قاضی نقش مهمی در دعاوی حقوقی دارد. در عمل نیز قضات مستند رأی خود را علم قاضی قید نمی‌کنند، که شاید مبتنی بر محدودیت‌های علم قاضی و امارات در اثبات دعوا باشد. اما با عنایت به مواد ۱۷۲، ۱۹۹ و ۲۷۶ قانون آیین دادرسی مدنی و نیز مواد مرتبط به تحقیق و معاینهٔ محلی و کارشناسی، ارتباط ارزش اثباتی شهادت با علم قاضی و سایر موارد مربوط و نیز بند ۴ مادهٔ ۱۲۹۱ و مواد ۴۶۳، ۱۳۱۹ و ۱۳۲۱ به بعد قانون مدنی[1] این نتیجه به دست می‌آید که علم قاضی نیز به‌طور مستقیم در اثبات وقایع موضوعی مورد ادعا مؤثر است و قاضی مکلف است در دعوای حقوقی نیز در راستای کشف حقیقت تلاش کند.

تفاوت دیگر به نقش سند در اثبات جرم و دعاوی حقوقی برمی‌گردد. برخلاف اقرار و شهادت، سند ذاتاً دلیل نیست، بلکه دلیلی است که متضمن دلیل دیگر از جمله اقرار، شهادت و موارد دیگر است. بر این اساس دلیلی که در سند درج می‌شود، ممکن است سند اخباری و یا احرازی باشد. چنانچه دلیل موجود در سند، احرازی باشد، سند احرازی و اگر اخباری باشد، سند اخباری نامیده می‌شود (کریمی، ۱۴۰۱: ۳۴ الی ۳۶؛ محمودی دشتی، ۱۳۷۳: ۴۷). در نتیجه، ارزش اثباتی سند تابع دلیلی است که در آن منعکس شده است و اگر متضمن شهادت باشد، اعتبار شهادت را خواهد داشت (مادهٔ ۱۲۸۵ قانون مدنی) و اگر متضمن اقرار باشد، اقرارنامه محسوب می‌شود و ارزش اقرار را دارد.

۲-۲. کارشناسی در دعوای حقوقی قضاوت‌شده

در بخش چشمگیری از دعاوی حقوقی نیز به نظریهٔ کارشناسی استناد می‌شود. از نظر پژوهش حاضر، صرفاً آن دسته از کارشناسی‌ها قابل بحث‌اند که دلیل یا از جمله دلایل صدور رأی باشند.

۲-۲-۱. کارشناسی به‌عنوان دلیل موضوعی دعوای حقوقی قضاوت‌شده

همهٔ انواع کارشناسی متمرکز بر کشف واقع نیستند؛ برای مثال در دعوای مطالبهٔ ثمن یا بهای ملک،

---

۱. مادهٔ ۱ قانون شهادت و امارات مصوب ۱۳۰۸ (منسوخ): «هیچ‌یک از عقود و ایقاعات و تعهدات را مگر در مواردی که قانون مستثنی کرده نمی‌توان فقط به وسیلهٔ شهادت شفاهی یا استشهادنامه اثبات کرد، ولی این حکم مانع نخواهد بود که محاکم برای کشف حقیقت و مزید اطلاع از قضیه به اظهارات شهود رسیدگی نمایند».

ممکن اســت قاضی برای مشخص‌شــدن رقم خواســته و همچنین تعیین هزینهٔ دادرسی، ارزیابی قیمت ملک را به کارشناسی ارجاع دهد. این نظریه صرفاً به علت تعیین قیمت ملک می‌تواند جزو امارات باشــد، نه در اصل حقانیــت خواهان؛ زیرا حتی با وجود صدور قرار کارشناســی و تقدیم نظریه، ممکن است سرانجام قاضی دعوای خواهان را رد کند.

چنانچه کارشناســی به‌منزلهٔ دلیلِ تشــخیص اصل موضوع یا میزان حقانیت مدعی مورد استناد قرار گیرد، منعی در تبعیت از آن در دعاوی دیگر متصور نیست که در این حالت حتی ممکن است موضوع مشمول اعتبار امر قضاوت‌شده (نسبت به رأی قبلی) شود.

یکی از استادان باور دارند که باید بین اسباب و جهات حکم تفکیک قائل شد. اسبابی که مبنای منطوق حکم‌اند، از اعتبار امر مختوم بهره‌مندند و اســبابی کــه چنین ویژگی‌ای ندارند، فاقد اعتبار یادشــده‌اند. همچنین تفکیک دیگر، تمایز بین اســباب نوعی و یا مکمل (که با منطوق حکم ارتباط نزدیک دارد) با اسباب شخصی یا معنوی است (که برای توجیه حکم است)، که صرفاً نوع نخست دارای اعتبار یادشــده اســت. نکتهٔ دیگر اینکه گاهی بخشی از منطوق حکم به‌طور صریح یا ضمنی در قسمت موجههٔ رأی می‌آید و ملاک اظهارنظر دادگاه در مورد یک موضوع مورد اختلاف و اقدام محکمه برای فصل خصومت و تشــخیص اســتحقاق اصحاب دعوا است (در محدودهٔ دعوا) و در پایان نتیجه گرفته‌اند که از اســباب حکم می‌توان در دادرسی‌های دیگر نیز استفاده کرد؛ مشروط به اینکه دادگاه حق ارزیابی آن را داشته باشد (کاتوزیان، ۱۴۰۴: ۱۶۲ الی ۱۶۴).

به باور برخی نویسندگان که در پرتو رأی وحدت رویهٔ شمارهٔ ۳۷۴۶ مورخ ۱۳۳۸/۰۸/۰۳ هیئت عمومی دیوان عالی کشــور ارائه شده است، چنانچه سبب دعوای نخست از سوی دادگاه توصیف شده و رأی دادگاه بر مبنای آن صادر شده باشد، سبب رأی نیز اعتبار امر مختوم دارد. آنان در توجیه رأی خود گفته‌اند که اســتماع دعوای معارض به توصیف دادگاه از ســبب دعوای نخست، مغایر با اعتبار امر مختوم اســت و می‌تواند به صدور آرای معارض منجر شــود، که ممنوع است. از دیدگاه ایشــان چنانچه خریدار، دعوایی با موضوع الزام به تنظیم ســند رسمی، اقامه کند و فروشنده مدعی بطلان قرارداد شــود، اگر دادگاه حکم به ســود خریدار صادر کند، استماع دعوای بعدی فروشنده با موضوع ادعای فسخ قرارداد، مغایر با سبب دعوای نخست و توصیف دادگاه از سبب دعوا است و به علت احتمال صدور آرای مغایر، ممنوع است (احمدی، ۱۳۹۷: ۱۹۴ و ۲۰۷).

به نظر می‌رسد این نگرش به‌طور مطلق پذیرفتنی نباشد؛ در مثال یادشده، دادگاه صرفاً به ادعای بطلان قرارداد آن هم به سببِ ادعای فروشنده (مثلاً فقدان قصد بیع) رسیدگی می‌کند و حتی استماع دعوای بعدی بطلان با ســبب دیگر (برای نمونه جعلی‌بودن مبایعه‌نامه) با فراهم‌بودن ســایر شرایط امکان‌پذیر است. رأی دادگاه در خصوص رد ادعای بطلان بر اساس فقدان قصد بیع، به‌خودی‌خود

به معنی بررسی انواع و اقسام جهات فسخ و رد آن نیست. در برخی دعاوی همچون تخلیهٔ ملک استیجاری، در قانون اسباب متعددی برای خواستهٔ واحد پیش‌بینی شده است و صرف رد دعوای مبتنی بر یکی از جهات (مانند انتقال به غیرِ موضوع قانون ۱۳۵۶) به معنی منع اقامهٔ دعوای تخلیه با سبب جدید (تخریب و نوسازی) نیست. همچنین است دعوای فسخ قرارداد که ممکن است مبتنی بر اسباب متعدد باشد و صرف دعوای فسخ بر مبنای غبن به‌منزلهٔ منع اقامهٔ دعوای بعدی فسخ بر مبنای ادعای تدلیس نیست.

البته این نویسنده در ادامه بین اعتبار امر مختوم ادله و سبب دعوا تفکیک قائل شده است و حکم بند ۶ مادهٔ ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی را چنین توجیه کرده که ادعای مغایر با ادلهٔ صدور حکم قابل استماع است و ادله به‌خودی‌خود فاقد اعتبار امر مختوم هستند (همان: ۲۰۸).

با این حال، حتی در غیر این فرض نیز در پاره‌ای موارد استناد به نظریهٔ کارشناسی بلامانع است. برای نمونه، در دعوای ابطال مبایعه‌نامه به استناد جعلی‌بودن آن، چنانچه پس از ارائهٔ نظریهٔ کارشناسی مبنی بر جعلی‌بودن مبایعه‌نامه، خواهان در نهایت دادخواست خود را مسترد کند، در دعوای بعدی با همان خواسته، دادرس می‌تواند مبایعه‌نامه را جعلی تشخیص دهد؛ اما در هر صورت، باید حق اعتراض و دفاع برای خوانده (مدعی‌علیه) محفوظ بماند.

در فرض خاصی ممکن است پیرو ارائهٔ نظریهٔ کارشناسی مبنی بر جعلی‌بودن سند، زیان‌دیده از نظریهٔ کارشناس به آن اعتراض نکند، اما با وجود این، نظریهٔ مزبور در رأی صادره مورد استناد قرار نگیرد. در این صورت نیز به نظر می‌رسد در پروندهٔ بعدی به دادن مهلت دوباره برای اعتراض نیاز نیست، هرچند قاضی مکلف است به سایر دفاعیات زیان‌دیده از نظریه توجه کند.

فرض دیگر تعارض نظریهٔ کارشناسی پیشین با ادلهٔ فعلی است. برای مثال، نظریهٔ کارشناسی پیشین دلالت بر تصرفات خوانده در زمان مشخصی است، در حالی که در پروندهٔ کنونی، خواندهٔ دعوای قبلی مدعی است که در آن زمان تصرفی نداشته است و برای اثبات ادعای خود به گواهی گواهان استناد می‌کند. در این صورت به نظر می‌رسد منعی در تبعیت از نظریهٔ کارشناسی وجود نداشته نباشد و موضوع تابع قواعد حل تعارض در ادله خواهد بود.

در یک مورد عملی، نخست دعوای رفع تصرف عدوانی مطرح شد و بر مبنای نظریهٔ کارشناسان مبنی بر عدم تصرف خواندگان، دعوا رد شد. مجدداً دعوای خلع ید اقامه شد و شعبهٔ دوم دادگاه عمومی لواسانات در دادنامهٔ شمارهٔ ۷۱۷ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۲۱ حکم به بطلان دعوا صادر کرد و این رأی در دادنامهٔ شمارهٔ ۹۴۰۹۹۷۰۲۲۰۶۰۱۰۳۳ مورخ ۱۳۹۴/۰۹/۱۶ در شعبهٔ ششم دادگاه تجدیدنظر استان تهران تأیید شد. مطابق مفاد آرای صادره: «بر اساس نظریهٔ هیئت کارشناسی در پروندهٔ سابق، پلاک ثبتی متنازعٌ‌فیه در تصرف خواندگان نبوده و دعوای حاضر ماهیتاً با دعوای

پیشین مرتبط است و ماهیتاً نسبت به آن اظهارنظر شده است و نظریهٔ آن هیئت مصون از اعتراض اصحاب دعوا بوده که ضمانت اجرای آن از لحاظ حقوقی قابلیت استناد در این پرونده می‌باشد. با توجه به اینکه قبلاً این امر از طریق کارشناسی مشخص گردیده، موجبی برای ارجاع امر به کارشناسی جهت بررسی محدودهٔ متصرفات خواندگان نمی‌باشد. تمسک وکیل محترم خواهان‌ها مبنی بر اینکه رأی استنادی به لحاظ آنکه دعوای قبلی، رفع تصرف عدوانی بوده و سبق تصرف خواهان و لحوق تصرفات خوانده جزو ارکان آن بوده است و با دعوای حاضر متفاوت است و از سوی دادگاه پذیرفته نشده است؛ زیرا اولاً واردنبودن دعوای حاضر نه به لحاظ اعتبار امر مختومه، بلکه به لحاظ مستند نبودن دعوا و فقدان دلیل است و استناد دادگاه به نظریهٔ هیئت سه‌نفره مستند آن حکم است نه اصل رأی صادره. بنابراین در دعوای حاضر لزومی به ارجاع امر به کارشناسی مجدد نیست. ثانیاً دادنامهٔ دیگری به شمارهٔ ۵۵۰/۵۵۱/۸۰ مورخ ۱۳۸۰/۰۴/۲۸ شعبهٔ دوم لواسانات صادر شده که شکایت تصرف عدوانی نسبت به خواندگان بدین لحاظ که تصرفات آن‌ها خارج از محدودهٔ پلاک موضوع اختلاف است، رد شده است. مجموع این قرائن و مستندات حاکی از این است که دعوای حاضر علاوه‌بر آنکه فاقد مستندات مربوط است، مدارک موجود در پرونده‌های یادشده جملگی مبین خلاف واقع‌بودن دعوای حاضر است. در واقع تحقیقات مربوط که از سوی این دادگاه می‌بایست انجام می‌شد، یعنی جانمایی و تطبیق با تصرفات، قبلاً در آن پرونده‌ها انجام و بررسی شده است و این دادگاه به آن‌ها استناد کرده است...».

در تحلیل این رأی می‌توان گفت شعبهٔ دوم حقوقی دادگاه لواسانات مبنای رأی به بطلان دعوای خلع ید را محرزبودن عدم تصرف خواندگان دانسته و در این خصوص به نظریهٔ کارشناسی پروندهٔ قبلی استناد کرده است. از نظر این دادگاه چون اصحاب و موضوع دو دعوا مشابه‌اند (تصرف عدوانی و خلع ید) و عدم تصرف خوانده سابقاً در نظریهٔ کارشناسی درج شده است، از این رو، دلیلی بر ارجاع مجدد موضوع احراز تصرف خوانده به کارشناسی در دست نیست. نکتهٔ مهم اینکه تصرف خوانده در دعوای خلع ید می‌توانست بعد از صدور رأی در پروندهٔ تصرف عدوانی محقق شده باشد و بنابراین به نظر می‌رسد از این لحاظ استناد به نظریهٔ کارشناسی مربوط به زمان قبل از طرح دعوای خلع ید قابل انتقاد است.

نمونهٔ دیگر دادنامهٔ شمارهٔ ۹۳۰۹۹۷۲۱۶۳۸۰۰۱۹ مورخ ۱۳۹۳/۰۳/۱۹ شعبهٔ ۲۱۳ دادگاه عمومی حقوقی تهران و تأیید آن در دادنامهٔ شمارهٔ ۹۳۰۹۹۷۰۲۲۱۸۰۰۸۰۶ مورخ ۱۳۹۳/۰۶/۲۵ شعبهٔ ۱۸ دادگاه تجدیدنظر استان تهران است. خواستهٔ این دعوا احراز مالکیت و ابطال رأی کمیسیون مادهٔ ۱۲ قانون زمین شهری بر مبنای ادعای بایربودن ملک است. دادگاه بر این باور است که در پروندهٔ قبلی، بایربودن ملک به تأیید کارشناس رسمی دادگستری رسیده است و بر این مبنا

کارشناسی مجدد آن وجهۀ قانونی ندارد. به عبارتی، به نظر شعبۀ ۲۱۳ دادگاه حقوقی، تغییر اصحاب دعوا یا حتی تغییر خواسته به‌خودی‌خود موجب بی‌اعتباری نظر کارشناس در خصوص تعیین نوع زمین نیست.

۲-۲-۲. تعارض امارۀ مطلق امر قضاوت‌شده با امارۀ قضایی ناشی از کارشناسی

در خصوص تفاوت بین امارۀ قانونی و امارۀ قضایی در ابتدا می‌توان مشخص کرد که کارشناسی در کدام‌یک از این دسته‌ها قرار می‌گیرد؛ امارۀ قانونی برای حفظ نظم عمومی و نیز مبتنی بر ظن نوعی است و به قطع دادرسی منجر نخواهد شد، در صورتی که امارۀ قضایی بر پایۀ قطع‌ویقین است که از اوضاع‌واحوال موجود برای دادرسی ایجاد می‌شود. در حقیقت امارۀ قانونی کلی است، اما امارۀ قضایی به شرایط و اوضاع‌واحوال هر دعوا مبتنی است. در تعارض این دو، امارۀ قضایی حاکم است (مناقب و مناقب، ۱۴۰۰: ۴۵۵).

موضع بحث ناظر به فرضی است که در آن، در رأی قطعی دادگاه در خصوص موضوعی اظهارنظر قضایی شده و آن رأی از اعتبار امر قضاوت‌شده برخوردار است، در حالی که نظریۀ کارشناسی ارائه‌شده برخلاف مفاد این رأی است. برای مثال، در دعوای تنفیذ و تأیید بیع و الزام به تسلیم مبیع، خوانده مدعی جعلی‌بودن مبایعه‌نامه می‌شود، اما در نهایت ادعای وی اثبات نمی‌شود و حکم بر الزام فروشنده (خوانده) صادر می‌شود. متعاقباً وی مدعی بطلان بیع به سبب جعلی‌بودن مبایعه‌نامه می‌شود و در راستای اثبات دعوای خود، نظریۀ کارشناسی صادره در پرونده‌های قبلی را به‌عنوان دلیل جعلی‌بودن مبایعه‌نامه تقدیم می‌کند یا اینکه نظریۀ مبنی بر تصرف خریدار در ملک ارائه می‌شود. در این حالت به نظر چنانچه دادگاه به‌صراحت به اصالت سند رأی داده باشد، استماع دعوای دوم به استناد نظریۀ کارشناسی ممتنع است؛ ولی در غیر این صورت صرف صدور حکم به تسلیم مبیع و مانند آن مانع استماع دعوای بطلان بیع به سبب جعلی‌بودن مبایعه‌نامه نیست.

در حالت خاصی نظریۀ کارشناس در حکم سازش طرفین است. برابر تبصرۀ مادۀ ۳۳۱ قانون آیین دادرسی مدنی احکام مستند به رأی یک یا چند نفر کارشناس که طرفین کتباً رأی آنان را قاطع دعوا قرار داده باشند، قابل درخواست تجدیدنظر نیست. مفاد این تبصره مانع از آن است که متعاقباً احدی از طرفین ادعایی مغایر با نظر کارشناسان مطرح کند (کریمی و پرتو، ۱۳۹۰: ۱۸۵).

برخی استادان آیین دادرسی مدنی نیز قائل بر این هستند در مواردی که اصحاب دعوای سابق و دعوای فعلی واحدند و طرفین در پروندۀ قبلی رأی کارشناس را قاطع دعوای خود دانسته باشند، در این فرض دادرس فعلی باید به توافق به‌عمل‌آمده احترام بگذارد و به مفاد نظریۀ کارشناسی بسان قراردادی الزام‌آور بنگرد (متین دفتری، ۱۳۹۷: ۳۶۷).

در این فرض کارشناس مرضی‌الطرفین با فرض وجود شرایط دیگر در حکم داور طرفین و رأی وی قاطع دعوا است. در واقع همان‌گونه که رأی داور قاطع است و قابل اعتراض نیست، رأی کارشناس موضوع این تبصره نیز قابل اعتراض نیست و بر این مبنا در سایر دعاوی نیز تبعیت از نظریهٔ کارشناسی به شرح گفته‌شده الزامی است.

کارشناسی به‌منزلهٔ وسایل اثبات دعوا و کارشناسی داوری به‌عنوان وسیلهٔ اثبات دعوا صرفاً در جریان رسیدگی قضایی یا داوری بنا به تشخیص دادرس یا داور مطرح می‌شود و با قرار ارجاع به کارشناسی از طرف مقام قضایی یا داور شکل می‌گیرد، گرچه طرفین می‌توانند وفق مادهٔ ۲۶۸ قانون آیین دادرسی مدنی به کارشناسی شخص یا اشخاصی در همین زمینه تراضی کنند. در فرض اول، کارشناسی، دلیل اثبات دعوا است، نه از راه‌های فصل خصومت و طریقیت دارد در اثبات حق، نه اینکه مرجع فصل خصومت باشد. در کارشناسی نوع دوم، طرفین ضمن قرارداد خاص و یا با توافق جداگانه شخص یا اشخاصی را تعیین می‌کنند که در خصوص امور فنی و تخصصی اظهارنظر کنند و این نظر یا رأی برای طرفین لازم‌الاتباع باشد. بنابراین توافق بر قاطع‌بودن و قابل اعتراض‌بودن و یا نبودن نوع اول کارشناسی یعنی کارشناسی به عنوان دلیل، تابع قواعد حاکم بر ادلهٔ اثبات دعوا است. از آنجا که، کارشناسی از قبیل ادلهٔ احرازی است و نه اخباری و نظر به اینکه دلالت در ادلهٔ احرازی از نوع عقلی است و قاضی در ارزیابی این نوع ادله نقش فعال دارد، دسترسی وی به واقع در این نوع ادله میسر است؛ برخلاف ادلهٔ اخباری که قاضی فقط به اعتماد پذیرش دلالت از سوی قانون‌گذار (دلالت وضعی) آن‌ها را مستند رأی خود قرار می‌دهد و بنابراین نقش وی منفعل است. از این رو، قلمرو اثباتی کارشناسی همانند سایر ادلهٔ احرازی واقعی است نه اعتباری. با این حال، اگر قاضی نتواند به کشف حقیقت برسد، چنان‌که در بسیاری از موارد کارشناسی این‌گونه است، در این صورت می‌توان توافق طرفین را معتبر دانست. به همین دلیل اگر نظر کارشناس با اوضاع‌واحوال محقق و معلوم مورد کارشناسی مطابقت نداشته باشد، حتی اگر طرفین قبل از اعلام نظر وی، نظر او را قاطع دعوا و غیرقابل اعتراض اعلام کنند، باز هم دادگاه به آن ترتیب اثر نخواهد داد (مستفاد از مادهٔ ۲۶۵ قانون آیین دادرسی مدنی). در حالی که اگر مخالفتی با اوضاع‌واحوال محقق قضیه نداشته باشد و طرفین پیش از اعلام نظر کارشناسی، این نظر را قاطع قلمداد کرده باشند، این توافق به قاضی تحمیل می‌شود؛ حتی اگر بعد از اعلام نظرکارشناسی، یکی از طرفین به آن اعتراض کند.

هرگاه بر اساس بندهای یادشده، قاضی توافق طرفین را مبنای تصمیم خود در اعتباربخشیدن به نظر کارشناسی قرار دهد، این توافق در سایر دعاوی نیز قابل استناد است. با این حال، هرگاه با وجود چنین توافقی، بر اساس آنچه گذشت، قاضی به عمل به توافق موظف نباشد و اظهارنظر

نهایی را به کارشناسان جدیدی، محول کند و طبق نظر کارشناسان جدید رأی خود را صادر کند، رأی صحیح است و مشمول متون قانونی پیش‌گفته نمی‌شود.

نظریه یا کارشناسی نوع دوم یعنی کارشناس داور (برخلاف نظریهٔ کارشناسی دلیل صرف) باید مستقیم از سوی مراجع قضایی قابلیت اجرا داشته باشد و تفسیر موسع از مقررات داوری این امکان را فراهم می‌کند.

حتی اگر مراجعه به مراجع قضایی و رسیدگی برای اجرای رأی کارشناس داور لازم باشد و صرف درخواست اجرای رأی او کافی نباشد، می‌توان دادخواست الزام خوانده را به اجرای نظریهٔ کارشناسی مرضی‌الطرفین (مثلاً ناظر به پرداخت خسارت تأخیر در اجرای قرارداد) به دادگاه تسلیم کرد. در این صورت، دادگاه بعد از احراز صحت توافق و احراز صدور نظریهٔ کارشناسی باید حکم به نفع خواهان صادر کند و نمی‌تواند اعتراض خوانده را به این نظریهٔ کارشناسی بپذیرد، یا اظهارنظر در خصوص امر را به کارشناس یا کارشناسان جدیدی محول کند. رأی دادگاه در این خصوص قطعی است و قابل تجدیدنظر و فرجام نیست.

نتیجه‌گیری

۱. اصل بر قابلیت استناد به نظریهٔ کارشناسی صادرشده در پروندهٔ دیگر است؛ اما این قابلیت به معنای الزام دادگاه به تبعیت از آن نیست. نظریهٔ کارشناسی، به غیر از موارد استثنایی که قانون یا توافق معتبر طرفین اثر خاصی بر آن مترتب کرده باشد، از حیث ارزش اثباتی تابع ارزیابی دادگاه است و صرفاً می‌تواند در زمرهٔ امارات قضایی یا وسایل ایجاد اقناع قضایی قرار گیرد. همچنین رعایت اصل تناظر و اعطای فرصت دفاع به اشخاصی که نظریه علیه آنان مورد استناد قرار می‌گیرد، شرط اساسی بهره‌گیری از آن در دادرسی‌های بعدی است.

۲. مقررات فعلی فاقد صراحت لازم در خصوص اعتبار و حجیت نظریهٔ کارشناس (یا هیئت کارشناسی) در پرونده‌های آتی هستند. هرچند در برخی موارد مانند نظریهٔ پزشکی قانونی در باب تعیین میزان دیات، نظریهٔ افسر راهنمایی‌ورانندگی در زمینهٔ تعیین مقصر حادثه (تصادف) و مواردی دیگر در همهٔ پرونده‌ها قابل استناد است، با این حال، از این موارد محدود که قانون‌گذار مرجع خاصی را برای کارشناسی تعیین کرده است، نمی‌توان قاعده‌ای عمومی استنتاج کرد.

۳. نظریهٔ کارشناسی نه دلیل قانونی به معنای خاص است و نه صرفاً امارهٔ قضایی؛ بلکه وسیله‌ای برای ایجاد اقناع قضایی است، که بسته به موضوع ممکن است دلیل تکمیلی یا امارهٔ قضایی باشد.

۴. اگـر اصحـاب دو پرونـده واحد و موضوع کارشناسـی نیز یکسـان باشـد، چنانچه نظریهٔ کارشناسـی مصون از اعتراض مانده باشد، در پرونده‌های بعدی نیز قابل استناد است؛ مگر اینکه دادگاه بنا به جهاتی، کارشناسی مجدد را لازم تشخیص دهد. با این حال، صرف تغییر اصحاب دعوا یا تغییر خواسته و موضوع دعوا نیز به‌خودی‌خود و به‌صورت مطلق موجب بی‌اعتباری نظریهٔ کارشناس در سایر پرونده‌ها نمی‌شود و نمونهٔ بارز آن نظریهٔ کارشناس در خصوص تعیین متصرف ملک یا مقصر حادثه است.

۵. تبعیت از کارشناسی سایر پرونده‌ها، منوط به تراضی طرفین دعوا نیست؛ هرچند در صورت تراضی طرفین، دادگاه مکلف به پیروی از آن است.

۶. کارشناسـی موضوع تبصرهٔ مادهٔ ۳۳۱ قانون آیین دادرسـی مدنی که طرفین کتباً نظریهٔ آن را قاطع دعوا قرار داده‌اند، تابع موارد پیش‌گفته نمی‌شود. در خصوص کارشناسی موضوع این تبصره، تبعیت از نظریهٔ کارشناسی در پرونده‌های دیگر نیز الزامی است.

منابع

۱. آهنگران، محمدرسـول و ناصری، جمال‌الدین. (۱۳۹۹). **وضع فعلی کانون کارشناسان در چشم‌انداز سند تحول قضایی**، فصلنامهٔ قضاوت، دورهٔ ۲۰، شمارهٔ ۱۰۳، ۴۱–۵۵.

۲. احمدی، خلیل. (۱۳۹۷). **اعتبار امر قضاوت‌شده نسبت به دفاعیات خوانده**، فصلنامهٔ مطالعات حقوق خصوصی، دورهٔ ۴۸، شمارهٔ ۲.

۳. بادینی، حسـن و داودی، حسـین. (۱۳۹۸). **جستاری نقادانه بر تعیین سبب مسئول در بین اسباب متعدد با ارجاع امر به کارشناس با مطالعهٔ تطبیقی**، فصلنامه تخصصی دانشنامه‌های حقوقی، شمارهٔ ۳.

۴. بهرامی، زهره و عارفی، علی. (۱۳۹۷). **جایگاه کارشناسی در ادلهٔ اثبات دعوا**، تحقیقات حقوقی معاهده، دورهٔ ۲.

۵. حسـب‌الله عبدالله، سـعید. (۱۹۹۸). **شـرح اصول المحاکمات الجزائیه**، چاپ دوم، موصـل: دارالحکمهٔ للطباعهٔ والنشر.

۶. حسن‌زاده، مهدی. (۱۳۸۸ الف). **مبانی فقهی اعتبار نظر اهل خبره**، مطالعات حقوق خصوصی، سال چهلم، شمارهٔ ۲، ۱۲۵–۱۳۸.

۷. حسن‌زاده، مهدی. (۱۳۸۸ ب). **بررسی فقهی ـ حقوقی کارشناسی و ارزش اثباتی آن**، قم: دانشگاه قم.

۸. حیدری، سیروس و رزمجو، محمدحسین. (۱۳۹۳). **اعتراض به نظر کارشناس**، مجلهٔ حقوق اسلامی، شمارهٔ ۴۲.

۹. حیدری، سیروس؛ فروغی، فضل‌اللّٰه و اعراب شیبانی، محمدرضا. (۱۳۹۸). **مبانی و شرایط حجیت آرای کیفری در دعاوی مدنی**، دانش حقوق مدنی، دورهٔ ۸، شمارهٔ ۲ (پیاپی ۱۶)، ۱۱–۲۸.

۱۰. شمس، عبدالله. (۱۳۸۲). **آیین دادرسی مدنی**، جلد ۱، تهران: میزان.

۱۱. عباسـی، عاطفه. (۱۳۹۸). **اثبات عنصر مادی جرم با اسـتناد به نظریهٔ کارشناسـی**، فصلنامهٔ قضاوت، دورهٔ ۱۹، شمارهٔ ۹۷، ۲۳–۴۷.

۱۲. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۵). **اثبات و دلیل اثبات**، تهران: میزان.

۱۳. کاتوزیان، ناصر. (۱۳۸۷). **ویژگی‌های اعتبار امر قضاوت‌شـده در دعوای کیفری؛ نقدی بر قرار دادیار**، فصلنامه حقوق دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دورهٔ ۳۸، شمارهٔ ۱.

۱۴. کاتوزیان، ناصر. (۱۴۰۴). **اعتبار امر قضاوت‌شده در دعوای مدنی**، تهران: میزان.
۱۵. کریمی، عباس و پرتو، حمیدرضا. (۱۳۹۰). **رسیدگی دوبارهٔ قضایی به ادلهٔ اثبات دعوا**، فصلنامهٔ مطالعات حقوق خصوصی، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دورهٔ ۴۱.
۱۶. کریمی، عباس. (۱۴۰۱). **ادلهٔ اثبات دعوا**، تهران: میزان.
۱۷. متین دفتری، احمد. (۱۳۹۷). **آیین دادرسی مدنی و بازرگانی**، تهران: مجد.
۱۸. محمدی، ابوالحسن. (۱۳۸۵). **مبانی استنباط حقوق اسلامی**، تهران: دانشگاه تهران.
۱۹. محمدی، پژمان. (۱۳۸۹). **محدودیت‌های موضوعی سوگند در دعاوی مدنی**، فصلنامهٔ پژوهش حقوق، سال دوازدهم، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۲۹.
۲۰. محمودی دشتی، علی‌اکبر. (۱۳۷۳). **ادلهٔ اثبات دعوا**، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۲۱. معرفت، محمدهادی. (۱۳۶۴). **حجیت علم قاضی در ارتباط با رجوع به کارشناسی**، مجلهٔ فصلنامهٔ حق (دفتر دوم).
۲۲. مناقب، زهرا سادات و مناقب، سیدمصطفی. (۱۴۰۰). **اعتبارسنجی امارهٔ قانونی و قضایی در دادرسی کیفری**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۱۳، شمارهٔ ۲۵، ۴۴۳-۴۷۲.